

قامت با پاهایی بلندند. حواصلها دریاچه‌ها را بیشتر ترجیح می‌دهند، در حالی که اکثر لک‌ها در میان علفزارها و بوته‌ها گشت می‌زنند. برخی گونه‌های حواصل به صورت گروهی در درخت‌ها آشیانه می‌سازند و برخی دیگر به‌ویژه بوتیمارها آشیانه‌هایی به صورت بستر در نیزارها می‌سازند. وب.

زال = پیر مرد کهن سال (فرتوت)، پیر زن فرتوت.

زبا- جابنت = وسیله چوبی برای انتقال غله و علوفه به پشت.

زبا دوشینک (زبا+تاجیکی دوشیدن) = دوباره (بار دوم) دوشیدن (در ایلاق دخترهای خرد سال بعد از دوشیدن، دوباره می‌دوشند).

زبا (برعکس پیش) = پس، پشت سر؛ از (اس) ~ = از پشت سر؛ تو که از ~ سفید=سرت از پشت سر سفید شده.

زبا-تنه = قسمت پشت بدن.

زبادک = جایی در پشت خانه؛ اه- را دے خو بچین یاس ار ~ کثافات را به پشت خانه ببر.

زبا-دهج، زبا-یهج = پشت سر، طرف معکوس؛ راغچے پیخ گهنبت تر خو زبا-دهج = راغچی به پشت سرش برگشت.

زبا-سیخ = دوخت پس. م. پرا- سیخ.

زبا-سپر، زبا-سپرے = قسمت آخر توده غله. م. پرا-سپر، پرا-سپرے.

زباکاوکے: زباکاوکے چ، زباکاوکے تیداو = برگشتن، به عقب رفتن.

زبانینج، زبانینج = آخری؛ سر ~ آدم امه ک-ام فُد = نفر آخری همین بود.

زپداو = پریدن.

زپر ۱ = برنده (در بازی)؛ گوی-بئبنت اند هر-تهن خه یئست، اک- وے ~ لوفین = کسیکه در چوگان بازی برنده میشود، او را "زپر" (برنده) می‌گویند.

زپر ۲- زپر ات زپر = جوهر، ماهیت، باریکی (در کدام کاری)؛ کار اند مگم وے زپر ات زپر وزون = ماهیت هر کار را باید بدانی.

زپر ۳ = حرکت کوتاه در عربی "فتحه"؛ زپر ات زپر = کسره و فتحه.

زبئج = پرش گر.

زارد = قلب.

زارد-تهو = دلسوز.

زاردینج، زاردننچ، زاردنونج = از دل و جان، به میل، به دلخوا.

زارے ۱ = بب. زارگے.

زارے ۲: خارئ-ت زارے = نیاز، کمبود، فقر؛ وبف احوال به خارئ-ت زارے نرجید = زندگی (حال و احوال) شان به خاری (فقر) گذشت.

زارے ۳ = لعنتی (در مورد حیوانات)؛ اه بنیج ~ تو کینست! = آه گاو لعنت بر تو!؛ یه ~ مرکهب غرت ات ست = خر عر عر کرده رفت.

زابنچک: زابنچک س. = جمع آوری شده، گرفته شده (در مورد جمع آوری حاصلات)؛ دوند گنبت زابنچک نه ست = (گاهی) اینقدر حاصلات جمع آوری نشده است.

زاغ ۱ = چربی؛ بنیج ~ چربی گاو.

زاغ ۲ = ح. زاغ (پرنده).

زاغافے = حواصل یا مرغ ماهی‌خوار پرنده‌ای است پابلند که در آب‌های شیرین یا آب‌های ساحلی زندگی می‌کند. حواصل از راسته لک لک سنانان (ciconiiformes، خانواده حواصلیایان (Ardeidae) است. ۶۴ گونه حواصل وجود دارد که برخی از آن‌ها بوتیمار، برخی غمخورک و برخی نیز قار نامیده می‌شوند. نام قار بیشتر برای آن دسته از حواصل‌ها که پرهای سفید یا آراسته‌ای دارند به‌کار می‌رود.

تمام این پرندگان از جانوران کوچک روی زمین تغذیه می‌کنند. این پرندگان، در آسمان آهسته و بسیار زیبا پرواز می‌کنند. گرچه حواصل‌ها با برخی پرندگان از دیگر خانواده‌ها از جمله درنا، اکراس، و کفچه‌نوک همانندی دارند اما برعکس این پرنده‌ها که هنگام پرواز گردن خود را به صورت کشیده و به سوی جلو می‌گیرند، حواصل‌ها به هنگام پرواز گردنشان را بالا و به سوی عقب می‌گیرند. لک لکها و حواصل‌ها همانندی زیادی دارند. لک‌لک‌ها پرندگانی بلند

**زَبْنِيخَك** = پَرش؛ زَبْنِيخَك چ. = پَرش کردن.  
**زَبُون**، **زَبُون مَو-رد**، **زَبُون لَوْقَد** = ضعیف،  
 درمانده، خوار، حقیر؛ ک-اد کار-ته تو-رد ~  
 لَوْقَد = این کار به قوت تو نیست.

**زَبُون** = ۱- زبان، سخن، گفتار، دهان؛ بی زَبُون-  
 ات تو نیست، گهپ دَهذ=بی زبان نیستی، گپ  
 بزَن؛ ک-اس دے تو زَبُون اُم دے بَنُد، تے یام  
 ته = از زیانت که شنیدم، میروم؛ ۲- زبان،  
 لسان. م. زَف، لَفَح.

**زَبُنَتَاو** = در آوردن، جدا کردن، کشیدن (نان از  
 تنور کشیدن)؛ تو گَرذَه تَد، کو زَبُنَت دے = نان تو  
 سوخت، آنرا بکش؛ یے گَرذَه زَبُنَت اته بیو دے  
 جای تے بُذَمب = یک نان را بکش و نان دیگر را  
 بجایش بمان.

**زَبِنِچَک** = پله گک، پلکان در آب (بالای آن قدم  
 میگذارند و از آب عبور میکنند)؛ زَبِنِچَکِین پَن  
 یهخ چورج = پله گک ها در آب یخ کرده اند.

**زُچ** = متراکم، تنگ، شلوغ؛ ار باغ-پَن نُهال اک-  
 دُوند زُچ داد دَدے، اچَت نه-بافت! در باغ نهال  
 اَنقَدَر متراکم است، امکان ندارد؛ کو زُچَت نَبِت!  
 کو تنگ تر بشینید.

**زُچے** = متراکم، تنگی، شلوغی.  
**زُخَمَک** = زخمه (در حالات موسیقی).

**زِدَبِنَتَاو** = ۱- از هم گسستن، قطع کردن، پاره  
 شدن؛ چَس پَد فُهِنِس نه زِدَار دَد = ببین این ریسمان  
 پاره نشود؛ ۲ = سرا زیر شدن؛ ریبت زِدَبِنَت،  
 ات خلق اس پَدور د لو سَت = برف کوچ سرا زیر  
 شد و مردم از بدورزه گریختند.

**زِدوِر** = اسباب نجاری برای تراشیدن چمچه های  
 چوبی و غیره؛ زِدوِر قَتے ته چَب ات، سَبِچَب  
 ات، تاتچ ات، کُهفِنِس پَرگَر پَن = به کمک "زدور"،  
 چمچه های غذا خوری و دیک، ظرف چوبی و  
 کفش چوبی میتراشند.

**زِدِهَرِخ** = جاروب کشی.

**زِدِهَرِیچ** = جاروب کش.

**زِدُون** = انبار خانه، گنجینه؛ دِید اُم ار ~، ارم دُوند  
 لُپ او پُخُون دَدے = داخل انبار خانه، آنجا بسیار  
 چیز ها اویزان بود.

**زِدِیدَاو** = جاروب ک.

**زِدِنَر دَاو** = از هم گسستن، قطع کردن، پاره شدن،  
 شکستن؛ اِبی، دوس دے زے، خو دَسْتِین مه  
 زِدِنَر دَاو = ای، کمتر بگیر، دست های خود را نه  
 شکنی؛ مم تسمه دے بسیچ-تے مهک، پَد ته مم  
 زِدِنَر دَد = تسمه را به گاو نه بند، آنرا پاره میکند.

**زِدَهِن** = یخ زده (بیشتر اوقات در آب زیر آسیاب)؛  
 زِدَهِن چ = یخ شدن؛ لُپ شِتا چورج، یو خِدَار ج  
 زِدَهِن چورج = بسیار سرد شده، زیر آن آسیاب  
 را یخ زده است.

**زُر-زُرے**، **زُرے** = شعاع آفتاب در قله کوه،  
 تابش خیره کننده آفتاب (در قله کوه)؛ وهذ زُر-  
 زُرے-پَن-پَن زِبَد = شعاع های آفتاب گم شدند)  
 آفتاب غروب کرد)؛ زُرے کوه نُول فِه غَل رِبَد ج =  
 شعاع آفتاب هنور در سر کوه مانده.

**زُرَافَت**، **زُرَافِیت** = بلا، مشکل، بد بختی، خطر؛  
 وے تے کو چیز زُرَافِیت فِرِپِیت خو، یو مود؟ =  
 چی بلایی سرش آمده بود که مرد؟؛ به زُرَافَت  
 فِرِپِیتاو = به خطر مواجه شدن.

**زُرِپوِش** = زرپوش.

**زُرِچ** = زنگ زده؛ زُرچ-ته سِپِن خیرت = زنگ  
 آهن را میخورد؛ زُرچ دَنَد = زنگ زدن؛ مو  
 دَنَرَف زُرِخ دَنُخ = داس مرا زنگ زده است.

**زُرچوَفه** = پودر از ریشه زردچوبه (دوا).

**زُر دَاَف** = چرک (بر آمدن چرکی از زخم).

**زُر د-پروین** = مرض هپاتیت (التهاب در پیرانشیم  
 جگر).

**زُر دِه** ۱ = کهر (رنگ اسپ)؛ زُر دِه قَار ج = اسپ  
 کهر.

**زُر دِه** ۲ = صفر.

**زُر دِه-دِهَر د** = مرض زردی.

**زُرِیبت** = دشت، آغاز؛ زُرِیبت چِیدَاو = دشت  
 کردن (دست لاف کردن، مثال نشان دادن)؛ یو  
 یِت خو، وم ژِنَدَمے زُرِیبت چود خو، دِگه پِین پَن  
 مِس درو خُد سَت = او آمد بعد، گندم را دشت (به  
 درو آغاز) کرد و دیگران هم شروع به درو  
 کردند.

**زُر غُول** = زرشک نام یک سرده از تیره زرشکیان  
 است. درختچه ای تیغدار به طول ۱ تا ۵ متر  
 است. چوب آن به رنگ قرمز، قهوه ای یا زرد  
 است. برگ های آن بیضی شکل با دندانهای

اره‌ای و میوه‌اش قرمز رنگ بیضوی شکل و ترش مزه است. به ریشه درخت زرشک «آئر خیس» گفته می‌شود. انتهای بهار و ابتدای تابستان فصل شکوفه دادن بوته زرشک است، غنچه‌های زرد رنگ زرشک در فصل پاییز رنگ قرمز گیلاسی به خود می‌گیرند. وپ.

**زرقداو** = عذر کردن؛ یو لپ پی مو زرقداو، خو زریخ ام دهکچود وے رد = او برایم بسیار عذر کرد، و من کوگ خود را برایش دادم. م. زرویش چ.

**زرقه** = ۱- قلب؛ تر چید اک دس گهرم ادے، پاک نی مو زرقه بنچافت = در خانه آنقدر گرم است که قریب قلبم می‌ترقد؛ ۲- طاقت، تحمل؛ تو قته آدم زرقه بنچافت = همراهی تو آدم بی تحمل کرده نمی‌تواند.

**زروین** = در هم تنیده شده؛ پیچ خورده؛ بافته شده، ارتباط؛ اهل-اولاد-ام، زروین ام همدگر ره = اهل و اولاد استیم با هم ارتباط داریم.

**زرهف (شخ)** = رودخانه کوهی؛ دم ~ ته یام قسته چه بنخ سخت = در رودخانه کوهی نزدیک بود ما را میبرد. م. شرفداج.

**زرے** = دندان قروچه؛ دندون ~ دندان قروچه.

**زریات دار** = اولاد دار.

**زریات (زریاتین، زریات خیل)** = اولاد (اولادها).

**زریخ** = کوگ؛ خو زریخت یخته چود-آ؟ آیا کوگ خود را اهلی (رام) کردی؟

**زریخ-بُخ** = چوچه کوگ.

**زریخند** = گوشت کوگ.

**زرے-زید** = گم شدن شعاع آفتاب (غروب آفتاب).

**زَرین، زَرین** = طلا کاری شده، دوخت از طلا.

**زینست** = ۱- زشت؛ لپ ~ خو مهک = خود را

بسیار زشت نکن؛ ۲- زشت، سردی؛ پوستین

پنخ، زمونه لپ ~ پوستین بیوش، هوا سرد است.

**زینتے** = زشتی.

**زغپتاو، زرغپتاو** = ۱- پالیدن (در تاریکی)؛

بنهبه ند ام تو چید زرغپت، زرغپت به بیله ام

وے قو = در تاریکی شب، خانه ات را پالیدم،

پالیدم، به یک مشکل آنرا پیدا کردم؛ ۲- بیهوده

گویی؛ یو خور دت زرغپت، یے یار وے گهپ

نه نغورد = او بیهوده گویی میکند، کسی گپ او نمی‌شنود.

**زغوم** = آلات موسیقی.

**زغومچه** = نوازنده.

**زغوم-نواز یچ** = نوازنده آلات موسیقی، نوازنده.

**زغبر** = بزرك یا کتان (نام علمی: Linum)

سرده‌ای متشکل از تقریباً ۲۰۰ گونه گیاهان

گلدان از خانواده کتانیان است. آن‌ها بومی مناطق

معتدل و مناطق نیمه‌گرمسیری جهان هستند. این

گونه شامل کتان معمولی، الیاف کتان مورد

استفاده در تولید پارچه کتانی و دانه‌های مورد

استفاده در تولید روغن بذک می‌شود. گل

بسیاری از گونه‌ها آبی یا زرد و به ندرت قرمز،

سفید یا صورتی هستند؛ و در بعضی گونه‌ها هم

چند رنگ هستند. در هر غوزه کتان ۶ تا ۱۰ دانه

وجود دارد. لارو انواعی از پروانه‌سانان مثل بید،

بیدکلم و ... منحصراً از کتان آبی به عنوان غذا

استفاده می‌کنند. وپ؛ دم مو ~ چس = کتان مرا

نگاه کن؛ ~ روغن = روغن کتان؛ زغبر بنرقا =

اتاله با روغن کتان.

**زفقون الله** = عذر و معذرت کردن، متقاعد کردن.

**زف** = ۱- زبان؛ دے شیگ-ات دے گنبت، دم دے

~ مور-رد دهک = وقتیکه گوساله را کشتی،

زبانش را بمن بده.

**زف** = ۲- زبان، گفتار؛ ید خیر ~ تمه-ند، تمه

ربنبن-اند = از شما روشانی ها زبان تان شیرین

است.

**زفک** = ۱- میخ بی پرچ، هم بند (یک پرزه چوبی

برای وصل کردن دو تخته).

**زفک** = ۲- آبسه؛ مو انگنبت ته ~ نبتوید = در

انگشت من آبسه برآمده است.

**زفک-جای** = سوراخ برای میخ بی پرچ، هم بند.

**زفه دهخ** = ترغیب ک، متقاعد ک = وُز ته تو ~

ته راضی نه ساو ام = به ترغیب تو راضی نمی

شوم؛ زفه دهخ چ = ترغیب ک، متقاعد ک.

**زق** = غمگین، خفه، خسته، حوصله سر بر؛ ~

خو مه انجبت = خود را غمگین نگیری؛ زق

سِتاو = غمگین شدن، خفه شدن، خسته شدن،

حوصله سر بردن؛ مه ته وُز ~ سام = نرو من

خفه میشوم.

**زَقَاتو** = تشویش ک.، پریشان شدن؛ تو تهت شیچ زَقَت تو افین = پدرت حالا بخاطر تو پریشان است؛ لپ مه-زَق، جهلد پیر ساوے = بسیار تشویش نکن، زود پیر میشوی.م. زَقَبِن: زَقَبِنْت؛ زَق: زقت.  
**زَقَمَبِن** = تشویش؛ اضطراب، دلتنگی؛ تو ~ پیرے مَأش چود = دلتنگی بخاطر تو ما را پیر کرد.  
**زَقَن** = چقور، چاه بے ~ = چاه چقور.  
**زَقَبِنَتاو** = رنجاندن؛ پد تو فِرا، مه-زَقَبِن دے = آن برادرت است، او را رنجان.  
**زَگَنرتاو** = راندن، دور کردن، فرار کردن.  
**زَلال، زَلال** = سرد، یخ (در مورد آب)؛ یه اِک- دِس ~ بَنخ ادمے، ذندون فِریرد = آن آب آنقدر یخ است که دندان را می شکناند.  
**زَلَمک** = زن کاکا(از طرف پدر)، عمه(از طرف پدر).م. فِخ، خاله، زن-خالک.  
**زَلوئِرُخداو** = احساس تشنگی کردن(باکلمه ترکیبی "زارذ")؛ مو زارذ-ارد لپ زَلوئِرُخداو = من بسیار دل بد استم؛ پَنَدک- اُم خود خو، مو زارذ-ارد زَلوئِرُخداو = من سیب نا رسیده(خام) را خوردم و دل بد شدم.  
**زَمخ(جمع. زَمخِبِن، زَمخ خِبَل)** = زمین.  
**زَمهَند** = زمین؛ اس ~ اند گهرم چنمه بین نَبِنْتے بین = از زمین چشمه های گرم میبرایند.  
**زَمهر ۱(برعکس سَهفُخ)** = پوشال(کاه نرم) غلجات؛ تو قارج ته چیز واین خیرت؟ = اسپ تو کدام رقم کاه میخورد؟ زَمهر(کاه نرم غلجات)؛ سَهفُخ واین ته خیبِن، زَمهر واین ته خاج هی بین = علف را درو میکنن، کاه نرم از خرمن کوبی بدست می آید.  
**زَمهروُغ** = ب. گل جالیز (Orobancha sp).  
**زَمون، زَمون** = وقت؛ مے ~ فُک احوال بشهند = در این وقت احوال همه خوب است؛ اسم خاص؛ زَمون، زَمون شاه، شاه زَمون، زَمون علی شاه.  
**زَمون-کَهف** = دفعتا، دور از انتظار؛ زَمون-کَهف-اند بے پُل-پَلهَنک چیرم نَبِنَتاید = دفعتا یک دفعتا یک کرم شب تاب برآمد.  
**زَمون-گه، زَمون-گه، زَمون-گه، زَمون-گد، زَمون-گد، زَمون-گه، زَمون-گد** = ۱- لحظه ی بعد تر،

بعد از یک دقیقه، کمی بعد تر؛ نِثت-ات یو-ته شیچ زَمون-گه یادد = بنشین، و او لحظه ی بعد تر می آید؛ وُز-ته شیچ نه-ته مے، زَمون-گه-ته مے مے = من حالا نمی روم، کمی بعد تر می روم؛ ۲- دفعتا، ممکن؛ یو غذه زَمون-گه ار چید سُت؟ = ممکن، آن بچه خانه رفته باشد؟؛ زَمون-گه نه یادد = ممکن او نمی آید؛ ۳- گاهی، بعضی اوقات؛ زَمون-گه لوَقَبِن = گاهی آنها می گویند.  
**زَمین جُم، زَمین جُمب** = زلزله.  
**زَن-خالک، زَن-خاله** = زن ماما.م. فِخ، زَلَمک، عمه، خاله.  
**زَن طلاق** = طلاق همراہ زن(مثل یک قسم، سوگند)؛ اگه تمه-رد دروغ لوَف اُم، ~ فی اُم = اگر برای شما دروغ بگویم، زن طلاق باشم.  
**زَن** = زن؛ زن ات مرد = زن ومرد.م. رِنک.  
**زَناخ** = مَشک(خیک).  
**زَنار، زَنهار** = گاهی، اصلاً(در حالات نفی)؛ نو زَنهار مو مه پینخ = تو اصلا مرا پیرسان نکن.  
**زَنازَنے** = جنگ؛ وِپف درون ~ سُت = در بین شان جنگ شد؛ زَنازَنے چ. = جنگ ک.  
**زَنایس: زَناید؛ زَننید، زَناید** = لغزیدن؛ یو زَنوید خو، وِئِنْت = او لغزید و افتید؛ چس دے بیهخ-ته نه زَنایسے = بین در روی یخ نه لغزی؛ مو باب اس زَناخ ته زَنوید خو، داد ار بَنخ = بابا یم از مَشک(خیک) لغزید و افتید در آب.  
**زَنج بون** = عینک آفتابی، برفی.  
**زَنج، زَنج** = سیایی در چشم(از آفتاب، برف)؛ زَنج ذ.(دے) = نا بینا شدن(چشم)؛ مے زَنج اند اُم زَنج داد = برف مرا نا بینا کرد(چشم).  
**زَنجَبیل** = زنجبیل؛ دے ~ تروُد چهی قود؟ = این زنجبیل را اینجا کی آورد؟  
**زَندُون** = ۱- زندان؛ ۲- محل سرد؛ یم تمه چید ~، خُب ار و نه-بِنخِبیت = خانه تان سرد است، چطور شما خنک نمی خورید.  
**زَنبُو(ج. زَنبُوارج، زَنبُوپِن)** = عروس(زن پسر)؛ وهد تو زَنبُوپِن-پِن تر کار سِخ = عروس ها(زن های بچه) تو کار رفتند؛ دِپف خو زَنبُوارج قتے بشهند علاقه کے = با عروس هایت مهربان باش.  
**زَنبُوپِخ** = نامزاد بچه(زن آینده بچه).  
**زَنگ** = ب. زهنگ.

زَنگال = سیاه (در مورد بز).

زَنگَل-عقاب = ح. عقاب سیاه

زَنگَلهق = نیاز، نیاز داشتن؛ زَنگَلهق س.، زَنگَلهق  
ذ = نیاز تحمل ک.، نیاز داشتن، در حالت بد قرار  
داشتن؛ و هذبن ~ ست = آنها در حالت بد قرار  
دارند؛ تو قرا نَرَم ~ ذید = برادرت در آنجا به  
کمک ضرورت دارد.

زَنگوله = زنگوله.

زَنگُون = چانه، فُک پاهینی.

زَنگُون-وَنز = آب بازی یاد گرفتن؛ ~ دے =  
برایش آب بازی یاد بده.

زَنگے = سیاه (در مورد گاو)؛ مو ~ بنیج بید =  
گاو سیاه من گم شد.

زَنهت = تمرین، تمرین ورزشی، تمرین عسکری؛  
زَنهت چ.، زَنهت دهد = تمرین ک.، تمرین دادن؛  
نُرپت بنا لپ ~ چود = امروز شاید بسیار تمرین  
کردید، دُند اندپن مَاش تے ~ چود = در وقت  
جنگ، بالای ما تمرینات زیاد کردند. قوائے،  
قوائے، قوائے.

زَنیداو، زَنایستاو = شستن؛ وُز-أم وم چینے انه  
زَنیم، خو یه اس مو دست-اند باذ ست خو، غبرز  
ست = من خواستم پیاله را بشویم که از دست من  
افتید و شکست.

زوار = ۱ - انشعاب (سرچشمه) جوی یا کانال آب؛  
وَنذ ~ = انشعاب (سرچشمه) جوی یا کانال؛ ۲ -  
کانال آب برای آسیاب.

زوارگه = مرکز اصلی انشعاب (سرچشمه) جوی  
یا کانال آب، سرچشمه دریا.  
زواله = زواله.

زودے = زود، تیز؛ خو کارنگے به ~ تیارپت =  
کارهای تانرا بزودی تیار کنید.  
زورزما = زور آزمایی.

زوپ (ج. زوپن، زوپن) = آستین.

زولونه = زولانه؛ زولونه چ. (گنه گار) = زولانه  
ک. (مجرم، گنهکار).

زوم: زوم چ. = لجوج، اصرار کننده؛ آه-را یدے فا  
زوم چورج، شچ-ته فا اس خو جای-تے نه  
اندیزد = او باز اصرار کرده، حالا از جای خود  
بلند نمی شود؛ یو دے زومه چو، وے قنے

مُبسِکَل = او اگر اصرار کند، همایش مشکل  
است.

زُونستاو = کشیدن؛ هر خوند ست یا ژیر وے  
درون اند فید، وے فُگت زونذبن = هر قدر خاک  
و سنگ در درونش باشد، بگشند؛ ذیون خُن  
زونذ، ساو أم یے جا-ره رپو = دو تفنگ را بکش،  
برویم جایی برای شکار.

زَه = زایمان، تولد کردن (در حیوانات)؛ مو ژاو ~  
تے ماد = گاو من در وقت زایمان مرد؛ زَه  
انجیفاو = مشکل در زایمان (در حیوانات)؛ یه  
ژاو زَه انجوفاو = آن گاو نمی تواند زایمان کند.  
زهدون = رحم (اناتومی).

زهر ۱- زهر چیداو = زخمی کردن، افگار کردن؛  
وُز تو ~ کِن أم = من تو را افگار میکنم.

زهر ۲ = زهر؛ یو پات بنساه اس هر اوقات-تے  
پیوے تکه زئزد خو، دذ لوفد ادے: "ارو زهر-  
پهر نست = پادشاه از هر غذا یک لقمه نان میگیرد  
و بعد میگوید در اینجا زهر- مهر نیست.  
زهرقه = بب. زرقه.

زهر-ماره = مهره مار (سنگ مهره مار).

زَهگ = باتلاق؛ راشت ژاو زهگ اند، سپربنن وم  
مهک اند = گاو سرخ در باتلاق، و دوک ها  
درگردنش (چیستان-اتاله زردآلو دار و چمچه ها  
در داخل آن).

زَهگ-وابن = جگن (نام علمی: Carex) نام یک  
سرده از تیره جگنیان است. به نام زنبق زرد نیز  
شناخته می شود. گیاهی است علفی و پایا که در  
مردابها و نواحی باتلاقی منطقه های معتدل و گرم  
سراسر جهان می روید. تاکنون در حدود ۴۵ گونه  
از این گیاه در ایران شناسایی شده است. جگن  
ساقه های نازک، بلند، زبر با مقطع سه گوشه دارد.  
برگهای آن بلند، کشیده و نوک تیز هستند و  
رگبرگهای موازی دارند. گلها به رنگ سبز در  
گروه های ۳ تا ۵ تایی روی گل آذین سنبله ظاهر  
می شوند و در اردی بهشت و خرداد می شکفند.  
میوه ی جگن فندقه، سبز مایل به سیاه و کوچک  
است. بعضی از گونه های جگن الیاف محکمی  
دارند که از آن حصیر، سبد و پارچه های ضخیم  
می بافند. از جگن در سیستان و بلوچستان و در  
بعضی از نقاط دیگر ایران آلودگی های موقت

صحرايي برپا مي‌کنند و براي پوشاندن سقف خانه‌ها و نيز ساختن نوعي قايق از آن استفاده مي‌کنند. وپ.

**زهمچ**= زاج، الوم (براي رنگ کردن پوست و نخ).

**زهن**= تركيب کلمات مغلق در معني (زن)، طور مثال. ميونه زهن= زن با سن ميانه؛ بيلچه- زهن= زن ايلاق رو؛ بچه-زهن= زن جوان.

**زهنگ ۱**، **زنگ**= زنگ؛ نبتتے بيت، ~ اده سٺت= براييد، زنگ زده شد؛ مه-تے، ~ غل نيت= هنوز نرو، زنگ زده نشده است؛ زهنگ دنداو(زنگ دنداو)= زنگ زدن.

**زهنگ ۲** = زنگ؛ سپن ~ زنگ آهن؛ زهنگ ذ.= زنگ زدن(آهن).

**زهنگن**= زنگ زده.

**زهيون**، **زهيوم**= وثيقه قرض؛ دم يے زهيون مو-رد دهک= همين يک وثيقه را براييم بده.

**زوغ گهر**= طلسم (به انگليسي: Talisman) شےء يا نگاره‌اي متشکل از واژگان، شمارگان، اشکال و جداول است که داراي قدرت جادويي يا ماورايي است. زمان ماندگاري طلسم بسته به تعيين عامل و ارجاعات او به ميادي انرژي‌هاي غريبه است. تفاوت مهم بين دعا و طلسم، چگونگي فعال‌سازي آنها است. که دعا را به زبان مرسوم و کامل مي‌نويسند، ولي در طلسم واژه‌هايي از دعا را با حروف مرموز مي‌نويسند، به همين دليل فهم نوشته‌هاي روي آن براي همه ممکن نيست. معمولاً طلسم را بسته به عنصر وجودي شخصي که طلسم براي او نوشته مي‌شود مي‌نويسند. طبق تعاريف استادان علوم غريبه عنصر وجودي هر انسان مي‌تواند آب، خاک، باد يا آتش باشد و طلسم شخصي را که مثلاً عنصرش آب است در رودخانه، دريا يا چاه مي‌اندازند. معمولاً در نوشتن طلسم از جدول اعداد ابجد کبير و صغير استفاده مي‌کنند. در مفهوم کلي و کاربردي طلسم شيني است که: بنا بر پاره‌اي از باور ها داراي خاصيت ها و ويژگي‌هاي جادويي يا وابسته به مراسم مذهبي ويژه‌اي است که مي‌تواند براي صاحب آن اقبال ارائه دهد يا احتمالاً او را از شر يا آسيب حفاظت کند. وپ.

**زوغ**= لعنت، دعای بد؛ زوغ چ.= لعنت کردن، دعای بد کردن؛ وے داد اس وے زوغ چود= پدرش به او لعنت فرستاد(دعایي بد کرد).

**زون**= زانو.

**زون-گردون**= تا زانو؛ وے رد أم ~ پنخ چو= من براييش تا زانو چموس دوختم.

**زچگے**= ۱- غذا براي زن زايمان؛ ۲- مرحله زايمان.

**زچہ**= زن زايمان؛ زچہ ته تا ووقد مېٺ-پخ اس لېف اند نه نبتتيزد= زن زايمان تا هفت روز از بستر بيرون نمي‌شود.

**زبر-غلبے**= زير غريبي، غله غريال شده؛ دے ~ چنبن ارد ياس= اين زير غلبيلي را براي مرغا ها بير.

**زبره**= ب. زيره (Bunium persicum).

**زنداو**= تولد کردن.

**زير جوړهک**، **زيرد جوړهک**= ح. نام پرنده از تيره هدهد. (هدهد، شانه بسر، پوپک و مرغ سلیمان (نام علمي: Upupa epops) از اسامي پرنده‌اي از راسته نوک‌شاخ‌سانان است. اين گونه گسترده‌ترين گونه از سرده هدهد است که بومي آسيا، اروپا و نيمه شمالي آفريقا مي‌باشد. وپ.)

**زير-جوړ، زيرد-جوړ مذ.**: **زير-جهړ، زيرد-جهړ** مټ.= با خال‌هاي زرد، با خال‌هاي سفيد(در مورد حيوانات)؛ **زير-جوړ(زيرد-جوړ)** **بچهک**= بز (نر) با خال‌هاي زرد. **زيرد**= زرد(رنگ)

**زيرداسک**= ب. (Achillea millefolium)؛ بومادران معمولي يا بومادران هزار برگ، گياهي است از تيره گل‌ستاره‌اي‌ها از سرده بومادران گياهي است علفي و يکساله، داراي ساقه و شاخه‌هاي راست به ارتفاع ۲۵ تا ۶۰ سانتيمتر که در نواحي بحرالروم (مديترانه) و غالب نقاط ايران مي‌رويد. اين گياه به رنگ سبز مايل به زرد با دمبرگ دراز و گلهايي مجتمع به صورت خوشه دراز در کناره برگ‌ها دارد. دانه اش تقريباً کروي و صاف است. سرشاخه‌هاي گل دار اين گياه بعلت دارا بودن اسانس بوي مخصوص دارند. مشک چوپان در طب عوام به عنوان خلط آور مصرف مي‌شود و براي آن اثر ضد تشنج و

نیرو دهنده و تسکین دهنده تنگی نفس ذکر شده است. به آن مشک داش هم گفته شده است. وپ. **زیردگلک** = نام ردیف گیاهان با رنگ زرد؛ گل همیشه بهار (نام علمی Calendula officinalis) از گونه Calendula است. همیشه بهار گیاهی از تیره ستاره ای، علفی و پایا است. ساقه هوایی افراشته منشعب و دارای پرزهای غده ای گل آن زرد رنگ می باشد. همیشه بهار در ایران از جمله در ارتفاعات بالای ۲۵۰۰ متر در استان کهگیلویه و بویر احمد می روید. گیاهی علفی، یکساله دارای ساقه ای به طول ۲۰ تا ۵۰ سانتی متر است، برگهایی ساده بیضوی، دراز، پوشیده از کرک، با کناره های موجدار و به رنگ سبز، مایل به قهوه ای روشن دارد، روی ساقه منشعب آن کاپیتول های درشت و زیبا ظاهر می گردد که به تناسب گرما و رطوبت محیط زندگی، به طور منظم صبح ها در فاصله ساعت ۹ تا ۱۰ شکفته و سپس در بعد از ظهرها بین ساعات ۴ تا ۵ جمع می گردد. کاپیتول های آن دارای دو نوع گل یکی لوله ای و دیگر زبانه ای به رنگ زرد مایل به نارنجی و واقع در حاشیه نهنج است. میوه فندقه و قهوه ای رنگ و سطح آن نا صاف می باشد. از خانواده کاسنی است. عملکرد این گیاه ضد التهاب و قاعده آور است. وپ.

**زیردبچ** = زردی؛ **زیردبچ چ** = زرد شدن. **زیردے** = زردی؛ **ترمُرخ** = زردی تخم. **زیرروغن**، **زیرد روغن** = روغن زرد؛ **مأش اند** ~ نیست-آ؟ = آیا ما روغن زرد داریم؟ **زیرگهلک**، **زیردگهلک** = ۱- گل قاصدک، خبررسانک، خبربیار یا خبرچین (نام علمی: Taraxacum) که در طب سنتی به طَرِ خَشَقُون یا طَرَشَقُون معروف است گیاهی می باشد علفی و دائمی که ساقه آن به ارتفاع ۴۰ سانتی متر می رسد. این گیاه دارای ریشه ای است به رنگ قهوه ای مایل به زرد که پر از شیرابه سفیدرنگی می باشد. گل های قاصد معمولی «Taraxacum sect. Ruderalia» و «Taraxacum officinale Weber» دسته ای از دک را تشکیل

می دهند که همگی از خانواده گیاهان دارای گل های سبیدی (Asteraceae) هستند. گل قاصد که به نام های «هندبای بَرّی»، «خبربیار»، کاسنی بَرّی و دندان شیر نیز معروف است گیاهی است علفی و دائمی که به طور خودرو در بیشتر مزرعه ها و دشت ها، در وسط چمن، حاشیه شورزار، کنار جاده ها و اراضی بایر و به طور کلی در همه جا می روید. این گیاه دارای ریشه ای به رنگ قهوه ای است که تا یک متر (و به ندرت تا دو متر) می رسد. ساقه و ریشه این گیاه پر از شیرابه سفیدرنگی می باشد. وپ.

**زیرگیل**، **زیردگیل**: **زیرگیل**، **زیردگهل** = نارنجی، سر نارنجی، موی سر نارنجی.

**زُزبِج** = گیرنده. **زُیبتاو** (زُیو: زُیبت) = پژمرده شدن، خشک شدن؛ یه مو زَمْخ بی بَنْخے زُیبت = زمین من از بی آبی خشک شده است. م. زیور: زیور، زیور، زیورین: زیورینت.

**زُیبتاو** = گرفتن. **زُیبتچک** = پژمرده، خشک؛ **زُیبتچک س** = پژمرده شدند، خشک شدن.

**زے-غیرے** = ۱- به غیر؛ **زے-غیرے** و **م نه فهم** **أم** = به غیر از او، کسی را نمی شناسم؛ ۲- تنها؛ **وے ند گته-رَمبٹ زے-غیرے** بازے چیداو = او تمام روز تنها بازی می کند.

**زیل** = تار (تارآلات موسیقی)؛ **دَم رباب** ~ **زُیبت** = تار رباب گسیخت.

**زیمب** = کنار، حاشیه، ساحل؛ **دادے وئذ** ~ **تیر** **نُھال** = او در کنار جوی نُهال شاند؛ **تر دم تهخ** ~ **مه-سه** = به کنار سنگ نرو.

**زیمبه** = کنار، حاشیه، ساحل. **زین خونک**، **زین خونکے** = طاقچه در دیوار خانه برای نگهداری اسباب زین اسپ.

**زین-گریز** = سرگردان، بیکار، کار گریز؛ **یو مس** ~ **رهنگت**، **یے جاندے نه نیئت** = او هم کار گریز رقم است، در یکجا نمی شیند.

**زیورداو**، **زیوداو**، **زیوتاو** = پژمردن، خشکیدن. **ظَهْفَر**، **ظَهْفَرُون** = ب. گل زهفر، زهفران (Crocus sativus).